شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

یادداشت

تفاهم یا عقب‌نشینی استراتژیک؟

علی کیا

تیک‌تاک، اپلیکیشن ویدئوهای کوتاه که در سال ۲۰۱۶ توسط شرکت چینی بایت‌دنس راه‌اندازی شد، طی کمتر از یک دهه به یکی از مهم‌ترین نقاط تنش میان ایالات متحده و چین تبدیل شده است. ترکیب نفوذ فرهنگی این پلتفرم، حساسیت‌های امنیتی مرتبط با داده‌ها و رقابت ژئوپلیتیک، تیک‌تاک را فراتر از یک شبکه اجتماعی ساده قرار داده است. از همان ابتدا، گسترش سریع تیک‌تاک در بازار آمریکا نگرانی‌هایی را درباره امنیت داده‌ها و نفوذ احتمالی پکن ایجاد کرد.

جلسات متعدد در کنگره آمریکا، حضور مدیرعامل بایت‌دنس در سنای آمریکا و پرسش‌های بی‌پاسخ درباره نحوه مدیریت داده‌ها، همگی نشان‌دهنده شدت حساسیت واشنگتن به این موضوع بودند. دولت ترامپ با صدور فرمان اجرایی ۱۳۹۴۲ در اکوست ۲۰۲۰ عملا به‌دنبال مسدودسازی این پلتفرم برآمد، اما موانع قضایی مانع اجرای کامل فرمان شد.

با روی‌کار آمدن دولت بایدن، رویکرد تغییر یافت. به جای اقدامات فوری و اجرایی، سیستم قانونی‌گذاری ادامه یافت. تصویب قانون PAFACA ۲۰۲۴ بایت‌دنس را ملزم کرد که یا سهام تیک‌تاک در آمریکا را واگذار کند یا فعالیت خود را متوقف سازد. در نهایت، اجرای این قانون به روزهای پایانی دولت بایدن موکول شد و مسئولیت نهایی به دولت بعدی رسید.

با آغاز دومین دوره ریاست‌جمهوری ترامپ در ژانویه ۲۰۲۵، مذاکرات با چین شدت گرفت. ترامپ چندین بار مهلت قانونی را تمدید کرد تا فضای توافق ایجاد شود. در سپتامبر ۲۰۲۵، پس از تماس مستقیم ترامپ و شی جین‌پینگ، توافقی نهایی شکل گرفت و بیش از ۶۵ درصد سهام تیک‌تاک آمریکا به اوراکل، سیلورلیک، لری الیسون، مایکل دل و ووسرت مرداک واگذار شد. صندوق MGX امارات متحده عربی نیز حدود ۱۵ درصد سهام را به دست گرفت. بایت‌دنس کمتر از ۲۰ درصد مالکیت را حفظ کرد. ارزش‌گذاری شرکت جدید حدود ۱۴ میلیارد دلار برآورد شد.

بسیاری از تحلیلگران این توافق را نه‌تنها یک بازآرایی مالکیتی می‌دانند، بلکه از آن به عنوان نشانه‌ای واضح از عقب‌نشینی استراتژیک چین یاد می‌کنند. پکن طی همین دوره از درخواست «کشور در حال توسعه» در سازمان تجارت جهانی نیز عقب‌نشینی کرد؛ اقدامی که بسیاری آن را سیگنالی برای کاهش تنش یا واشنگتن دانستند.

در مجموع، می‌توان گفت چین با پذیرش این تغییرات، در حال مدیریت یک عقب‌نشینی حساب‌شده است: کاهش سهم مستقیم در تیک‌تاک و عقب‌نشینی از امتیازات تجاری، همگی در راستای کاستن از هزینه‌های کوتاه‌مدت تنش با آمریکا و تمرکز بر اهداف بلندمدت اقتصادی و ژئوپلیتیک قرار دارند. از سوی دیگر، ایالات متحده نیز با پذیرش ادامه حضور محدود بایت‌دنس و مشارکت کشورهای ثالث، انعطاف نشان داده است. امروزه تیک‌تاک، فراتر از یک اپلیکیشن سرگرمی، به ابزاری دیپلماتیک و اقتصادی در روابط چین و آمریکا بدل شده است.

در آخر یک سؤال می‌ربط: آیا اساسا مسائل و اختلافات بین کشورها غیرقابل مدیریت و تفاهم هستند؟ یا اینکه هر عقب‌نشینی استراتژیکی باید به‌منزله یک شکست تمام‌عیار تعبیر و تعریف شود؟

سرویس مدرسه؛ جاده‌ای بی‌راننده برای تربیت

مجید طهرانیان
کارشناس آموزشی

مدیرکل انجمن اولیا و مربیان وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد مسئولیت تأمین ناوگان حمل‌ونقل دانش‌آموزی به وزارت کشور سپرده شده است. بر این اساس، مدیران مدارس از ورود به امور اجرائی سرویس منع شده و صرفا موظف‌اند والدین را برای ثبت‌نام در سامانه «سپند» راهنمایی کنند.

تحلیل

این تصمیم در ظاهر اقدامی منطقی به نظر می‌رسد. سال‌هاست مدیران مدارس از یا سنگین قراردادهای سرویس، شکایات والدین، بیمه‌ها و حوادث احتمالی کلافه‌اند. حال، وزارت کشور به‌عنوان نهاد مسئول حمل‌ونقل عمومی، متولی رسمی این بخش می‌شود. اما پرسش اساسی این است: آیا می‌توان مدیر مدرسه را به‌عنوان مسئول تربیتی واحد آموزشی، از مسئولیت فضای سرویس کاملا کنار گذاشت؟

۱. مدرسه فقط چهاردیواری کلاس نیست

دانش‌آموز، صبح تا عصر در بیوستاری از خانه، سرویس، مدرسه و بالعکس زیست می‌کند. سرویس مدرسه تنها یک وسیله حمل‌ونقل نیست، بلکه محیطی کوچک اما اثرگذار بر روابط اجتماعی، امنیت روانی و حتی هویت تربیتی اوست. چیشویشی از این قضا یعنی بربدن بخشی از واقعیت زندگی کودک از حوزه تعلیم و تربیت.

۲. نقش دوگانه وزارت کشور و آموزش و پرورش

وزارت کشور توانایی اداره ترافیک، رانندگی و نظم عمومی را سامان دهد. اما آیا می‌تواند در صورت بروز نزاع، زورگویی یا مسائل اخلاقی میان دانش‌آموزان در سرویس مداخله تربیتی کند؟ پاسخ روشن است: خیر. اینجاست که نقش مدیر مدرسه و کادر آموزشی پررنگ می‌شود.

۳. مدیر بی‌مسئولیت یا مدیر بی‌قرار؟

جدا کردن تعامل مدیر از این عرصه، خطر به «بی‌مسئولیتی تربیتی» را به همراه دارد. مدیر مدرسه اگرچه نباید درگیر امور اجرائی و قراردادها شود، اما باید همچنان در جایگاه ناظر تربیتی باقی بماند. آموزش فرهنگ استفاده از سرویس به دانش‌آموزان، ارتباط مستمر با والدین و رانندگان و پیگیری و مدیریت رخدادهای تربیتی باید انضباطی.

۴. جمع‌بندی

این تصمیم می‌تواند شفافیت مالی و نظم حمل‌ونقلی را تقویت کند. اما اگر به معنای خروج کامل مدیر از میدان باشد، عملا بخشی از زیست تربیتی دانش‌آموز به حاشیه رانده می‌شود. بهترین راه، تقسیم مسئولیت‌هاست:

- **وزارت کشور** و ناظران بر ناوگان
- **آموزش و پرورش و مدیر مدرسه**؛ رهبری تربیتی و فرهنگی محیط سرویس
- **والدین**؛ مشارکت فعال در گزارش و پایش.

نتیجه

«سرویس دانش‌آموزی» تنها اتوبوسی در خیابان نیست؛ ادامه کلاس درس و بخشی از زیست تربیتی نسل آینده است. اگر مدیران مدارس در این میدان غایب شوند، هیچ وزارتخانه‌ای جای خالی آنان را پر نخواهد کرد.

گزارش تحقیقی «شرق» از پرونده مرموز ابتلای مردم روستای چنارمحمودی به ویروس اچ‌آی‌وی در ششمین سال ابتلا

چنارِ غم‌وَبار*

بررسی‌های میدانی و گفت‌وگو با اهالی روستا نشان می‌دهد تاکنون ده‌ها مورد اقدام به خودکشی از سوی مبتلایان رخ داده است

● با وجود تماس‌ها و پیام‌های مکرر، سعید نمکی وزیر پیشین بهداشت حاضر به توضیح بیشتر درباره این پرونده نشد

● پروانه سلحشوری، نماینده پیشین مجلس: پرونده در مجلس به نتیجه مشخصی نرسید

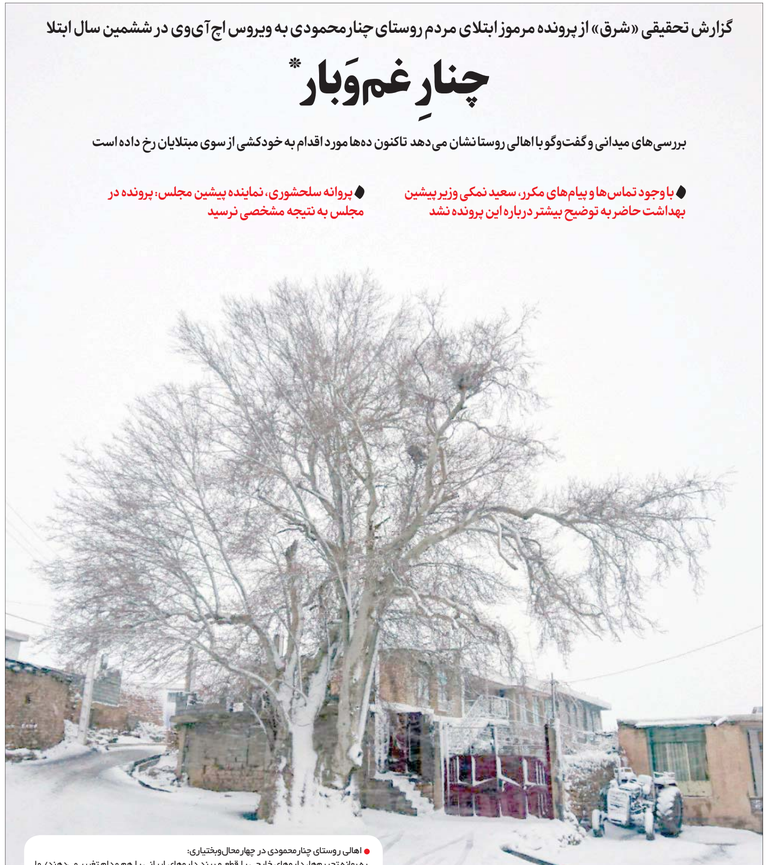

محمد باقرزاده: «از زنان چنارمحمودی نیرس! مورد زیاد داریم که زن مبتلاست و شوهرش دلیلش می‌کند که می‌خواهم زن بگیرم... من بعد از این درد، نای بیرون‌رفتن ندارم و نصف‌شب‌ها قدمی در همین آبادی می‌زنم. یک شب ناله خفیف زنی مبتلا جنتل‌قلیم را چنگ زد که خدا می‌داند اگر زمین دهان باز می‌کرد، داخلش می‌رفتم... . زن آبرومند، جوری ناله می‌کرد که کسی نشنود و من هم این سمت دیوار بی‌صدا با کریه‌اش زار می‌زدم و فکر می‌کردم آن شب خدا هم برایمان اشک ریخت!» اینها را مردی میانسال و مبتلا به ویروس اچ‌آی‌وی در نیمه‌شبی با نسیم شهریوری و بسر روی تختی در حیاط بزرگ خانه‌اش در روستای چنارمحمودی، درست سه سال پس از ابتلا و آغاز این پرونده یعنی در شهریور ۱۴۰۱، می‌گوید. نامش «علی محمودی» است اما همه او را «رئیس‌علی» صدا می‌زنند. تشخیص زخمی که به جانش افتاده، نیازمند هیچ آزمایشی نیست؛ شش نفر از خانواده و ۱۲ نفر از فامیل نزدیکش، ناخواسته این بار را به دوش می‌کشند. رئیس‌علی سخنش را این‌طور ادامه می‌دهد که «هشت ماه قصرشیرین بودم، ۱۲ ماه میرجاوه خدمت کردم، یک عمر کشاورزی و کارگری کردم و سرآخر در ولات خودم اسیر شدم. این درد را به حقوق بشری بگویم؟ انسان یک عمر با رنج برای شرف زندگی کند ولی یک‌مرتبه از زندگی‌ای که خودش ساخته، نفرت پیدا کند؟ فرار کند از خودش و زندگی‌اش؟ باور می‌کنید روزهای اول چنان نفرت از خودم پیدا کرده بودم که می‌خواستم خودم کرده و دیگری را هم در تک شده بود که دراز نمی‌کشیدم بخوابم، چون ترسم می‌شد؛ نشسته یک ساعتی می‌خوابیدم، تا جایی که کارم به بیمارستان کشید. سه بار خودکشی کردم و هر لحظه و هنوز آرزو می‌کنم که کاش قبل از این داستان مرده بودم». منظورش از «داستان»، پرونده ابتلای بیش از ۱۰ درصد اهالی روستای چنارمحمودی به ویروس اچ‌آی‌وی آن‌هم به دلیلی نامشخص است. خانواده‌اش داخل خانه خوابانده و همیس، دل او را برای دردل‌کردن، قرص می‌کند. می‌گوید پیش خانواده، پیش زن و بچه‌ام، مجبورم امیدوار باشم که دردسان کمتر شود. بعضی جملات قلبم خیلی کامل از بین نرفته که با سری رو به پایین، چشمانی خیس که ناکاهش را می‌دزدد و عصبی لرزان ادامه می‌دهد: «ظلمی که به ما شد، در هیچ جنگی، در هیچ نسل‌کشی‌ای نشد؛ از طفل شیرخوار تا پیرمرد و بزرگ فامیل، از نوعروس تا نوجوان پرغرور، از آبرومند تا جوان جاه‌طلبان را مبتلا کردند و هرچه خواستند تهمت بارمان کردند. کجا رفتند آن تاریخ‌نویسان باشرف که بنویسند بر این قوم و ولات چه گذشت؟ اینها حتی مقدمه قصه ما هم نیست». از مهر ۱۳۹۸ که خبری مثل بمب منفجر شد و نام روستایی در قلب ایران، در استان چهارمحال‌وبختیاری را به سرخط اخبار و سخنان مسئولان کشور کشاند تا مهر ۱۴۰۴ که نه‌تنها خبر و پرونده بلکه حتی سرگذشت اهالی روستای چنارمحمودی هم به فراموشی سپرده شد، چندین‌بار و در چند سال مختلف به این روستا رفتم و با رئیس‌علی و دیگر اهالی حضوری و تلفنی صحبت کردم؛ این مرد پنجاه‌وخرده‌ای ساله روزه‌روز و سال‌به‌سال نامیدتر و رنجورتر شد تا همین تماس آخر در شش مهر ۱۴۰۴ که کوهی چیزی او را کمی امیدوار کرده است. این روزنه امید فقط مختص رئیس‌علی نیست و با هرکدام از اهالی چنارمحمودی که این‌روزها صحبت کنید، شوق و ترس این امید را در صدا و حرف‌های شان می‌بینید. شوق خبر و حکمی که در راه است و شاید، هرهمیس بر زخم شش‌ساله اهالی یک روستای تک‌افتاده باشد اما همزمان هراس نرسیدن به عدالت، ترسی به دل‌شان انداخته که نکند بار دیگر هم بخت، بارشان نشود و پرونده دوباره به‌جریان افتاده، به سرانجام نرسد. گزارش پیش‌رو، روایتی است از سه بار سفر به روستای چنارمحمودی از توابع اهالی این روستا، چهارمحال‌وبختیاری و دسته‌ها ساعت تماس با اهالی این روستا، مسئولان محلی، استانی و کشوری و کارشناسانی که به شکلی درگیر این پرونده بوده یا از جزئیات آن مطلع‌اند؛ تلاشی برای یافتن حقیقت جاری و عامل اصلی ابتلای مردم یک روستا به ویروس اچ‌آی‌وی و همچنین روایتی از شرایط کنونی زندگی مبتلایان. اما نخست به مهر ۹۸ و نقطه آغاز پرونده‌ای می‌پردازیم که خبرش مانند یک بمب، تمام ایران را فراگرفت. چندین روز اعتراض خیابانی در لردگان و چند شهر دیگر ساخت. محور بحث، چالش و نامه‌نگاری مسئولان ارشد کشور شد و خیلی زود هم بدون نتیجه‌ای مشخص از یاد‌ها رفت.

در آخر یک سؤال می‌ربط: آیا اساسا مسائل و اختلافات بین کشورها غیرقابل مدیریت و تفاهم هستند؟ یا اینکه هر عقب‌نشینی استراتژیکی باید به‌منزله یک شکست تمام‌عیار تعبیر و تعریف شود؟

در همان روزها و پس از فروکش‌کردن اعتراضات، سه سناریو در سخنان مردم روستا و مسئولان استانی و کشوری درباره علت و عامل احتمالی این سرایت مطرح شده بود. مردم روستا می‌گفتند کار بهورز مرد روستاست و او افراد زیادی را به اصرار و به قول خودش دعوت به آزمایش قند و چربی کرده و هرکسی این تست را داده، حالا به ویروس مبتلا شده است. تایید این موضوع با دست‌کم بخش‌هایی از آن را می‌توان در سخنان مسئولان محلی هم پیدا کرد که البته بازداشت این بهورز هم نشانه‌ای از آن است. سناریوی دوم مردم روستا هم این بود که سرنک‌ها آلوده بوده و احتمالا این بهورز همدست با همسنتانی داشته است و شاید جیزی در حال تست و آزمایش روی آنهاست. سخنان یک سال بعد یعنی آذر ۱۳۹۹ محمود احمدی‌نژاد، رئیس دولت‌های نهم و دهم، هم از نگاه مردم روستا، تاییدی بر این ادعاست: به این ادعا و سخنان رئیس پیشین جمهوری در ادامه این گزارش و هنگام بررسی روایت مردم، بیشتر می‌پردازیم. سناریوی سوم هم که بیشتر در سخنان مسئولان کشوری و به‌ویژه مسئولان وزارت بهداشت، نظام پزشکی و بعضی از متخصصان این حوزه مطرح شده، ادعا می‌کند که تعدادی از افراد روستا به این ویروس مبتلا شده و بهورز تلاش کرده که بی‌سروصدا دیگر مبتلایان را مشخص کند. یک مثال برجسته درباره سناریو سوم، نامه سعید نمکی، وزیر وقت بهداشت، به وزیر وقت دادگستری در مهر ۱۳۹۸ یعنی درست نوح روزهای پرالتهاب پرونده است. نمکی در آن نامه ضمن انتقاد از آنچه «ورود و بیان مطلب غیرکارشناسانه از سوی یکی از مقامات قضائی استان مربوطه» خوانده بود، خواستار رسیدگی سریع به این موضوع و اعاده حیثیت کارمند نظام بهداشتی درمانی شده: «از چندی قبل با یکیوری یکی از بهورزان سخنگوی ما در یکی از روستاهای شهرستان لردگان استان چهارمحال‌وبختیاری مواردی از ابتلا به ویروس اچ‌آی‌وی شناسایی شد. برای حفظ شئونات مردم منطقه به نحو کاملا محرمانه موضوع بیکیوری و با آزمایش‌های گسترده مورد جدید رد‌یابی شد که متأسفانه کانون آلودگی در معدّدان تزریقی و افرادی با روابط نامطلوب شناخته نشده. آرام و بی‌صدا این حرکت بیمارپایی ادامه داشت تا امروز یکی از مقامات قضائی استان با ورود به موضوع و ابراز مطلب غیرکارشناسانه مبنی بر مقصرنمودن بهورز روستا و آلودگی بیماران از طریق سرنک آلوده از سوی او، اقدام به جلب این نیروی خدوم و زحمتکش کرد و غافلگیر آنکه رسانه‌های مغرض بیگانه با استناد به این اعلام نظر و رفتار عاری از هرگونه دیدگاه کارشناسی، خرکت آلودگی مردم یک روستا به دلیل قصور پرسنل مرکز درمانی و استفاده از سرنک آلوده به ویروس ایدز را منتشر کرده‌اند...». خلاصه حرفش این بود که بهورز روستا، خدوم و زحمتکش است، نه‌تنها تخلفی نداشته بلکه کاری فراتر از وظیفه انجام داده و باید آزاد شود.

کدام سناریو، واقعیت ماجراست و اینکه آیا حقیقت، چیزی ورای این اطلاعات است، مشخص نیست و پرونده قضائی آن همچنان باز و متهم در زندان است؛ شاید هیچکس با سند و مدرک و نه صرفا براساس تجربه یا حس شخصی، نمی‌داند که روایت وزیر وقت بهداشت یعنی «بیماریابی آرام و بی‌صدا یک بهورز خدوم» درست است یا اتهام این بهورز که براساس نظر کارشناسان حقوقی و قضائی، «محاربه و افساد فی‌الارض» است. پیش از پرداختن به این بخش پرونده، سراغ روایت چندین سفر به چنارمحمودی و توضیح دوباره شرایط کنونی ساکنان این روستا می‌رویم تا تصویری بهتر از این پرونده پیدا کنیم.

داغ چنار

«وامبه ماه عزا؛ غم و غم سواره/ از غمی سنگین‌تره/ داغ چناره/ ای وایوا! سی چنار غمویار...»؛ این بخشی از نوحه‌ای است که یکی از اهالی روستای چنارمحمودی در ظهر عاشورای سال ۱۳۹۹ یعنی یک سال پس از ابتلای مردم این روستا به ویروس اچ‌آی‌وی، می‌خواند و با طبل و سینه‌زنی اهالی این روستا همراه می‌شود. در یک‌سالگی پرونده و زمانی که موج اخبار و صدای بلند بحث و چالش مردم و مسئولان به سکوتی کرکننده رسیده بود، اهالی روستا را هم می‌خوانند که «ماه عزا رسیده و غم و غیث غم همه‌کس همه‌کس را داغ مردم چنار از غم همین سنگین‌تر است». شاید آن روزها کمان نمی‌کردند که پنج سال بعد و در ششمین سالگرد، شرایط‌شان به مراتب سخت‌تر و غبارآلودتر شده بود. ویدئو را یکی از شهروندان لردگان که حدود ۱۰ سال پیش همواندنشگاهی بودیم، در اینستاگرام‌اش منتشر می‌کند؛ تصاویری شبانه عادی اما هولناک که دستاندرآتر آن شکل‌دادن موج‌دار در دهن مخاطب درباره سرنوشت مردمی است که یک سال پیش سرخط تمام اخبار کشور بودند: اینکه واقعا داستان چه بود و چطور یک‌مرتبه صد ۲۰۰ نفر از اهالی یک روستا به چنین ویروسی مبتلا شدند و سرگذشت‌شان چه شد؟ جرا در زنای حدود نوحه حه مشخص‌اند و سینه می‌زنند؟ همین پرسش‌ها من را به چنارمحمودی می‌کشاند.

ویرانی یک آبادی

پاییز ۱۴۰۰، یعنی حدود دو سال و نیم پس از انتشار خبر پرونده ویروس اچ‌آی‌وی در حوالی لردگان و در شرایطی که همه‌گیری کرونا تا اندازه‌ای به پایان رسیده، در مسیر بازگشت از یک سفر شخصی، عازم روستای چنارمحمودی می‌شوم. سراغ سیورمازی‌کند که کنار روستا و در مسیر جاده بین‌شهری آن‌هم با دمیا کمک‌گرفتن از این موقعیت برقرفه‌اند ایجاد شده، می‌روم. نوجوانی بیست دخل است و چندان علاقه‌ای به صحبت درباره این موضوع ندارد: «من جز خاص نمی‌دانم یکی اینکه آبادی بقیه‌اش شده را همه می‌دانند. همین مغازه را صاحبش دارد حمع می‌کند چون هیچ ماشینی برای خرید اینجا نمی‌آید. حتی می‌ترسید پلاستیک و یفک از اینجا به یکریت برسد به کباب و...». دقیق نمی‌پرسم بخوانم، چون شرمم می‌شد؛ نشسته یک ساعتی می‌خوابیدم، تا جایی که کارم به بیمارستان کشید. سه بار خودکشی کردم و هر لحظه و هنوز آرزو می‌کنم که کاش قبل از این داستان مرده بودم». منظورش از «داستان»، پرونده ابتلای بیش از ۱۰ درصد اهالی روستای چنارمحمودی به ویروس اچ‌آی‌وی آن‌هم به دلیلی نامشخص است. خانواده‌اش داخل خانه خوابانده و همیس، دل او را برای دردل‌کردن، قرص می‌کند. می‌گوید پیش خانواده، پیش زن و بچه‌ام، مجبورم امیدوار باشم که دردسان کمتر شود. بعضی جملات قلبم خیلی کامل از بین نرفته که با سری رو به پایین، چشمانی خیس که ناکاهش را می‌دزدد و عصبی لرزان ادامه می‌دهد: «ظلمی که به ما شد، در هیچ جنگی، در هیچ نسل‌کشی‌ای نشد؛ از طفل شیرخوار تا پیرمرد و بزرگ فامیل، از نوعروس تا نوجوان پرغرور، از آبرومند تا جوان جاه‌طلبان را مبتلا کردند و هرچه خواستند تهمت بارمان کردند. کجا رفتند آن تاریخ‌نویسان باشرف که بنویسند بر این قوم و ولات چه گذشت؟ اینها حتی مقدمه قصه ما هم نیست». از مهر ۱۳۹۸ که خبری مثل بمب منفجر شد و نام روستایی در قلب ایران، در استان چهارمحال‌وبختیاری را به سرخط اخبار و سخنان مسئولان کشور کشاند تا مهر ۱۴۰۴ که نه‌تنها خبر و پرونده بلکه حتی سرگذشت اهالی روستای چنارمحمودی هم به فراموشی سپرده شد، چندین‌بار و در چند سال مختلف به این روستا رفتم و با رئیس‌علی و دیگر اهالی حضوری و تلفنی صحبت کردم؛ این مرد پنجاه‌وخرده‌ای ساله روزه‌روز و سال‌به‌سال نامیدتر و رنجورتر شد تا همین تماس آخر در شش مهر ۱۴۰۴ که کوهی چیزی او را کمی امیدوار کرده است. این روزنه امید فقط مختص رئیس‌علی نیست و با هرکدام از اهالی چنارمحمودی که این‌روزها صحبت کنید، شوق و ترس این امید را در صدا و حرف‌های شان می‌بینید. شوق خبر و حکمی که در راه است و شاید، هرهمیس بر زخم شش‌ساله اهالی یک روستای تک‌افتاده باشد اما همزمان هراس نرسیدن به عدالت، ترسی به دل‌شان انداخته که نکند بار دیگر هم بخت، بارشان نشود و پرونده دوباره به‌جریان افتاده، به سرانجام نرسد. گزارش پیش‌رو، روایتی است از سه بار سفر به روستای چنارمحمودی از توابع اهالی این روستا، چهارمحال‌وبختیاری و ده‌ها ساعت تماس با اهالی این روستا، مسئولان محلی، استانی و کشوری و کارشناسانی که به شکلی درگیر این پرونده بوده یا از جزئیات آن مطلع‌اند؛ تلاشی برای یافتن حقیقت جاری و عامل اصلی ابتلای مردم یک روستا به ویروس اچ‌آی‌وی و همچنین روایتی از شرایط کنونی زندگی مبتلایان. اما نخست به مهر ۹۸ و نقطه آغاز پرونده‌ای می‌پردازیم که خبرش مانند یک بمب، تمام ایران را فراگرفت. چندین روز اعتراض خیابانی در لردگان و چند شهر دیگر ساخت. محور بحث، چالش و نامه‌نگاری مسئولان ارشد کشور شد و خیلی زود هم بدون نتیجه‌ای مشخص از یاد‌ها رفت.

«بیماریابی آرام و بی‌صدای یک بهورز خدوم» یا «جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد»

هنوز مهر آغاز نشده بود که بهورزی جوان در روستایی باصفا از دامنه‌های زاگرس، پرونده فرزندی را از مدرسه گرفت و عازم مقصدی نامشخص شد. منابع محلی می‌گویند تا اینجا هنوز زندگی در روستا مانند همه شهرپوردهای دیگر جریان داشته و خنکای روز، نوید فرارسیدن پاییز را می‌داد. اما آغاز مهر شروع روزگار تازه‌ای برای ساکنان چنارمحمودی بود؛ روزگاری که بسیاری آرزو می‌کنند کاش به هر شکلی می‌دردند و یا به این دوران انجام‌نگذاشت. خلاصه خبر این بود که تعدادی از مردم یک روستا حوالی لردگان در استان چهارمحال‌وبختیاری به ویروس اچ‌آی‌وی مبتلا شده‌اند. پیش از انتشار خبر روزها در روستا بیچیده و تبولزا اهالی کودک و جوان و زن و مرد را بربده بود اما این را از سر ریه‌مهر در دل خانه‌ها و حتی در قلب برخی افراد حبس کرده و دیگری دهنی زد و شبنان شده بود. انگ بیماری بدنام، هم‌وه را به تحمل درد در سکوت وادانشته بود تا اینکه مردی از اهالی جنار با نتیجه آزمایشی در دست از شهر به آبادی رسید و روزگار آن آبادی را که خانه‌اش بود، با بلندگوی مسجد جملاتی بی‌رنگ که پس از فرز نشر سال، هنوز آثارش باقیست را در عرصه، خطر به «بی‌مسئولیت تربیتی» به همراه دارد. مدیر مدرسه اگرچه نباید درگیر امور اجرائی و قراردادها شود، اما باید همچنان در جایگاه ناظر تربیتی باقی بماند. آموزش فرهنگ استفاده از سرویس به دانش‌آموزان، ارتباط مستمر با والدین و رانندگان و پیگیری و مدیریت رخدادهای تربیتی باید انضباطی.

۴. جمع‌بندی

این تصمیم می‌تواند شفافیت مالی و نظم حمل‌ونقلی را تقویت کند. اما اگر به معنای خروج کامل مدیر از میدان باشد، عملا بخشی از زیست تربیتی دانش‌آموز به حاشیه رانده می‌شود. بهترین راه، تقسیم مسئولیت‌هاست:

- **وزارت کشور** و ناظران بر ناوگان
- **آموزش و پرورش و مدیر مدرسه**؛ رهبری تربیتی و فرهنگی محیط سرویس
- **والدین**؛ مشارکت فعال در گزارش و پایش.

نتیجه

«سرویس دانش‌آموزی» تنها اتوبوسی در خیابان نیست؛ ادامه کلاس درس و بخشی از زیست تربیتی نسل آینده است. اگر مدیران مدارس در این میدان غایب شوند، هیچ وزارتخانه‌ای جای خالی آنان را پر نخواهد کرد.

● با وجود تماس‌ها و پیام‌های مکرر، سعید نمکی وزیر پیشین بهداشت حاضر به توضیح بیشتر درباره این پرونده نشد

● پروانه سلحشوری، نماینده پیشین مجلس: پرونده در مجلس به نتیجه مشخصی نرسید

● اهالی روستای چنارمحمودی در چهارمحال‌وبختیاری: به بهانه تحریم‌ها، داروهای خارجی را قطع و برند داروهای ایرانی را هم مدام تغییر می‌دهند/ ما را میتلا تحریم‌ها، بدترین تهمت‌ها را زدند و بعد روستا دیوار کشیدند/ پیر و جوان توان جسمی کارکردن نداریم و تمام درآمدمان ماهی ۳.۸ میلیون است/ چرا با گذشت ۷ سال هنوز عدالت اجرا نمی‌شود؟ ظلمی که به ما شد، در هیچ جنگی، در هیچ نسل‌کشی‌ای نشد

باشد؟ عمد عمد عمد بود. هیچ چیزی غیر از این نیست». روایت آقای محمودی از آنچه پس از این آزمایش بر او گذشت، مفصل و غمبار است اما به طور خلاصه، مدتی پس از آزمایش، تبولـزرا امانش را می‌برد و به‌همین‌دلیل هم به بیمارستان مراجعه می‌کند؛ یک هفته بستری در بیمارستان لردگان و بعد هم حدود ۲۰ روز بستری در بیمارستان شهرکرد به سختی گذشت به‌طوری‌که یک دلیل اصلی این حال بد مشخص شود؛ تا اینکه درنهایت نتیجه یک آزمایش روز را بر او شب و زندگی‌اش را تیره می‌کند: «ما نتیجه آزمایش از محوطه بیمارستان بیرون آمدم. کوشی‌ام زنگ می‌خورد اما کنترل بدنم را نداشتم. ویروس ژانه داشت آتارش را نشان می‌داد. دست گذاشتم روی صندوق صدقه که تلفن را جواب بدهم ولی نگهبان بیمارستان آمد و چیزهایی گفت که من اصلا نمی‌شنیدم و نمی‌دانستم کجا هستم! کمی که به شرایط مسلط شدم، رفتم داروخانه که قرص استخدام شود اما بعد یک ماه که آزمایش برای کار از او گرفتند، ۱۲ تا بشست هم خورده که خودکشی کنم. بیهوش شدم و سه روز آی‌سی‌یو بودم. می‌خواهم بگویم که این‌قدر ما تحت فشار بودیم». تلخی روایت آن روزها هنوز هم خاطرش را مکدر، چشم‌هایش را خیس و صدایش را لرزان می‌کند. آب دهان را فورت می‌دهد و ادامه می‌دهد: «اگر از خاطرات سیاه بگویم، یک کتاب هم بس است. موقعی که اعلام کردم و ماجرا را فرارید زدم، اولین نفر آبادی بودم. همان روزها فامیلی فوت کرد و رفتم قبرستان. مردم جوری من را نگاه کردند تا که شرمساری قبرستان را ترک و به خانه برگشتم. هیچ‌کس خانه نبود. حدّا که دلش به حال بچه‌هایم بسوزد. خانمم زودتر سرم می‌رسد و طناب را دور گردن من می‌بیند، جیغ و داد می‌زند و من را نجات می‌دهند... . روضه ما نه ندارد! اگر قیامتی باشد، مسئولان را نمی‌بخشم. بعض‌هایی از این روایت و تصویر از تیر ساعت کمتر‌گوه در کرگوسپش شهربور ۱۴۰۱ چنارمحمودی، چنان تاریک و تلخ است که دیگر اینجا از کنارشان می‌گذریم. او ماند دیگر اهالی روستا. از وضعیت حمایت‌های دولت به‌شدت انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اول به ما قرص گفتاوس می‌دادند بعد از آن‌ها دیگر به ما قرص گفتاوس نمی‌دادند. بانک خون ویروس انجام اچ‌آی‌وی را خودجیری این خدانشناس، ویروس به ما جزء بدن و ما هم از آن ویروس استفاده کردیم. ما بچه‌ها و بعد بهورز و بی‌دانم چه کینه و نفرتی در وجودش داشت... شاهد هم داریم که کفته من پایم در یک روستا مسلط شود. تابستان، حرارت و تیر ۳۸۰۱۸، با هرکسی که مشکل داشت، هرکسی جز فامیل نزدیک خودش. تمامی می‌رفت با حضوری به مدیر می‌رفت و از همه می‌خواست که برای آزمایش خون بدهند و چرب بیشتر بروند. ساخت شش صبح به من زنگ زده که کریلایی یک آزمایش جدید قند و خون جنابی می‌گیریم. بیا آزمایش بده. کفتم فلانی من زحمت می‌کشم و کشاورزم. قدم کجا بود؟ کفت حالا حرکت در آدرد... . با چهار نفر رفتیم. همین‌ها و همان روز هم من را مبتلا کردند. ما شاهد بود که با آمیول خونی از یک خانم خون گرفت».

می‌پرسم در حین آزمایش، متوجه رفتار مشکوکی نشدید؟ در پاسخ می‌گوید: «این می‌رفت در یک اتاق دیگر با آمیول آماده برمی‌گشت. بعد سریع به اتاق دیگر می‌رفت و بعد دوباره با همین آمیول برمی‌گشت. همان موقع برای‌مان سؤال شده بود که چرا توی ساخت غیرداری این کار را می‌کند؛ بعد از هفت صبح آزمایش را تعطیل می‌کرد. الان فرض که آزمایش اچ‌آی‌وی می‌گرفت، کیریم خرده‌شان درست و قصد غیرالکری داشتند. مگر نباید جراغ بگیرند؟ مگر نباید در زمان ادارای کرده که‌ارواح مرتبط به این ویروس مبتلا شده‌اند و من از بیش به آنها هم هماهنگ کرده بود. تمام می‌گیرد و می‌خواهد که به خانه‌اش بیایند. در تماس هیچ توضیحی درباره دلیل دعوت نمی‌دهد.

ابتدا شب شهریور ۱۴۰۱ روز بعدش به شنیدن روایت اهالی چنارمحمودی می‌گذرد؛ به ساعت‌ها بغض، اشک، حسرت و آرزو. آرزوی کشف حقیقت و مجازات فرد یا افرادی که به تعبیر اهالی، از بین رفتن زندگی و انسان زنده را گشتند. روایت رئیس‌علی شاید ملموس‌ترین مثال باشد و به نوعی دلیل داستانش می‌شود نمایند ده‌ها و حتی صدها روایت دیگر؛ روایتی که از سکوت نیمه‌های شب و پس از خداحافظی دیگر اهالی روستا، تازه به اوجش می‌رسد.

یکی از صدها روایت؛ ماجرا دقیقا چیست؟

روایت ۱۰ نفر اهالی چنارمحمودی از زمانی که به خانه بهداشت و برای انجام «تست و آزمایش‌های جدید قند و چربی» دعوت شدند تا زمانی که تبولزنشان شروع و زمزمه سرایت ویروس اچ‌آی‌وی دهان به دهان چرخید، تا حد زیادی مشابه است؛ هرچند که هم و رنج هر فرد، جنس خود را دارد. این روایت «علی محمودی» بنجاه‌وخرده‌ای‌ساله است که ظاهرش به ۶۰-۷۰ سال‌ها می‌خورد و خودش حالا در تمام تلفنی دیوز (۲۰ مهر ۱۴۰۴) می‌گوید که در سه سال گذشته، به اندازه ۲۰ سال دیگر هم پیر و خسته و رنجور شده است. این روایت مردی است که اهالی روستا او را «رئیس‌علی» می‌خوانند: «من اهدکننده خون بودم. کسی که اهدکننده است، بانک خون ویروسح اچ‌آی‌وی منتش نمی‌شود؟ من آزمایش از تیر ۱۳۹۸ دارم که تمام منفی است و الان با خودجیری این خدانشناس، ویروس به ما جزء بدن و ما هم از شوراق روستا همکار بودم؛ با بهور بهورز و می‌دانم چه کینه و نفرتی در وجودش داشت... شاهد هم داریم که کفته من پایم در یک روستا مسلط شود. تابستان، حرارت و تیر ۳۸۰۱۸، با هرکسی که مشکل داشت، هرکسی جز فامیل نزدیک خودش. تمامی می‌رفت با حضوری به مدیر می‌رفت و از همه می‌خواست که برای آزمایش خون بدهند و چرب بیشتر بروند. ساخت شش صبح به من زنگ زده کریلایی یک آزمایش جدید قند و خون جنابی می‌گیریم. بیا آزمایش بده. کفتم فلانی من زحمت می‌کشم و کشاورزم. قدم کجا بود؟ کفت حالا حرکت در آدرد... . با چهار نفر رفتیم. همین‌ها و همان روز هم من را مبتلا کردند. ما شاهد بود که با آمیول خونی از یک خانم خون گرفت».

می‌پرسم در حین آزمایش، متوجه رفتار مشکوکی نشدید؟ در پاسخ می‌گوید: «این می‌رفت در یک اتاق دیگر با آمیول آماده برمی‌گشت. بعد سریع به اتاق دیگر می‌رفت و بعد دوباره با همین آمیول برمی‌گشت